

شیر حق




شاعر: مولانا

قالب شعر: مثنوی

آثار: مثنوی معنوی، دیوان شمس، مکتوبات

بیت اول:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

اخلاص: پاکی  منزه: پاک  دغل: فریبکاری 

نثر روان: از علی (ع) پاکی در عمل بیاموز و شیر خدا را از هرگونه فریب کاری پاک بدان.


شیر حق: منظور حضرت علی (ع) 

بیت دوم:

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت


غزا: جنگ  شتافت: حمله ور شد 

نثر روان: در جنگی با پهلوانی روبه رو شد. سریع شمشیرش را بیرون آورد و با شتاب به سوی او دوید.


دست یافتن: ← کنایه از غلبه کردن و پیروز شدن 

بیت سوم:

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

خدو: آب دهان 

نثر روان: آن مرد آب دهانش را بر صورت حضرت علی انداخت که افتخار پیامبران و اولیای خدا بود.

علی و ولی: ← جناس 

بیت چهارم:




در زمان انداخت شمشیر، آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

در زمان: فورا  کاهلی: سستی، تنبلی 

نثر روان: امام علی (ع) فورا شمشیرش را انداخت و در جنگیدن، سستی و درنگ کرد.

بیت پنجم:

گشت حیران آن مبارز، زین عمل وز نمودن عفو و رحم بی محل

حیران: متعجب  عفو: بخشش  بی محل: بی موقع 

نثر روان: مرد جنگجو از این رفتار امام علی و بخشش و مهربانی غیر منتظره‌اش حیرت زده شد.

بیت ششم:

گفت: بر من تیغ تیز افراستی از چه افگندی؟ مرا بگذاشتی؟

تیغ: شمشیر ❀ افراستی: بلند کردی ❀ بگذاشتی: رها کردی

نثر روان: جنگجو گفت: شمشیر تیزت را برابر من بالا برده بودی، چرا آن را انداختی و من را رها کردی؟

تیغ و تیز: ← جناس ❀ تیغ افراشتن: ← کنایه از جنگیدن

بیت هفتم:

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بندهٔ حقم نه مامور تنم

حق: خدا ❀

نثر روان: امام علی گفت: من برای خدا شمشیر می‌زنم و بندهٔ خدا هستم نه بندهٔ جسم و هوس‌های آن.

تیغ زدن: ← کنایه از جنگیدن

بیت هشتم:

شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

هوا: میل، آرزو ❀ فعل: کار، عمل ❀ گوا: دلیل، شاهد

نثر روان: من شیر خدا هستم و شیر هوسهای انسانی نیستم. رفتار من شاهد دین و عقیدهٔ من است.

هوا و گوا: ← جناس

بیت نهم:

باد خشم و باد شهوت، باد آز بُرد او را که نبود اهل نماز

آز: حرص، طمع ❀ شهوت: هوای نفسانی

نثر روان: وسوسهٔ خشم و شهوت و حرص، آن کسی را که دیندار و اهل نماز نیست، از راه به در می‌کند.

باد خشم: ← تشبیه (خشم به باد تشبیه شده)

باد شهوت: ← تشبیه (شهوت به باد تشبیه شده)

باد آز: ← تشبیه (شهوت به آز تشبیه شده)

چون در آمد در میان، غیر خدا تیغ را دیدم نهان کردن سزا

نهان: پنهان ✨ سزا: شایسته، سزاوار

نثر روان: وقتی پای چیزی غیر از خدا به میان آمد، سزاوار دیدم که شمشیر را پنهان کنم.

نهان کردن تیغ: ← کنایه از جنگ نکردن ✨

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۳) صفت پرسشی، صفت تعجبی

صفت پرسشی: کلمه‌ای است که درباره نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت پرسشی پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید.

صفت پرسشی عبارت است از: { چه، چند، کدام، چگونه }

مثال:

چه لباسی خریدی؟ { چه: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- لباسی: هسته }

کدام گل را دوست دارید؟ { کدام: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- گل: هسته }

چند دانش آموز در مدرسه است؟ { چند: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- دانش آموز: هسته }

صفت تعجبی: کلمه‌ای است که احساس و عاطفه گوینده را درباره اسم بیان می‌کند. صفت تعجبی، پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید.

صفت تعجبی عبارت است از: { چه، عجب }

مثال:

چه دریای خروشان! { چه: صفت تعجبی «وابسته پیشین» - دریا: هسته - خروشان: صفت بیانی «وابسته پسین» }

عجب شعر زیبایی! { عجب: صفت تعجبی «وابسته پیشین» - شعر: هسته - زیبایی: صفت بیانی «وابسته پسین» }

برگرفته از کتاب «رُوح الارواح» سمعانی

نثر: ساده و روان

آورده اند که مردی در راهی می رفت و درمی چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود.

آورده اند: نقل کرده اند ✨ درم: پول نقره ✨ آسب: خلل: آسیب ✨ عقیده: باور، ایمان

نثر روان: نقل کرده اند که مردی در حال عبور از راهی بود و مقداری سکه نقره داشت که در آستین خود پنهان کرده بود و ایمانش به خدا ضعیف بود.

یکی او را گفت: کجا می روی؟ گفت: درمی دارم به خز فروشان می شوم تا خزی خرم. گفت: بگو ان شاء الله! گفت: به ان شاء الله چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خز در بازار.

خز: لباس، پوست ✨ خز فروشان: بازار پوست فروشان، بازار لباس فروشان

ان شاء الله: اگر خدا بخواهد ✨ زر: پول، سکه طلا

نثر روان: یکی به او گفت: کجا می روی؟ گفت: مقداری سکه نقره دارم به بازار لباس فروش ها می روم تا لباسی بخرم. آن مرد به او گفت: بگو اگر خدا بخواهد! مردی که ایمانش ضعیف بود جواب داد: به ان شاء الله گفتن نیازی نیست زیرا پول و سکه همراه دارم و خز هم در بازار وجود دارد.

او بگذشت. در راه طراری به وی باز خورد و آن زر به حیلت پُرد. چون آن مرد واقف شد که زر پُردند، خجل وار بازگشت. به اتفاق، همان مرد به او باز خورد و گفت: هان! خریدی؟ گفت: زر پُردند ان شاء الله. گفت اشتباه کردی؛ ان شاء الله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد.

طرار: دزد ✨ حیلت: مکر، فریب ✨ واقف: آگاه، باخبر ✨ خجل وار: با خجالت

هان: آگاه باش ✨ به اتفاق: اتفاقاً ✨ موضع: جایگاه، محل

نثر روان: آن مرد رفت. در راه دزدی با او برخورد کرد و سکه های او را با فریب و حيله دزدید وقتی مرد با خبر شد که سکه هایش را دزدیده اند با خجالت بازگشت. اتفاقاً همان مرد او را دید و به او گفت: آگاه باش! آیا لباس خریدی؟ مرد بی ایمان گفت: سکه هایم را دزدیدند اگر خدا بخواهد. اشتباه کردی ان شاء الله باید در جایی گفت که فایده داشته باشد!

تاکید حکایت این است که انجام هر کاری بستگی به خواست خداوند دارد و عبارت «ان شاء الله» هم در آغاز

هر کاری به همین قصد گفته می شود.